



۲۰۱۸/۰۵/۲۸

حنیف رهیاب رحیمی

فکر می کردم!

"بحر طویل"

نجات مردم ما زین مصیبت فهم و بیداریست،

در انسانیت آیین دینداریست

با هم همدلی و هم نفس بودن و همیاری و همکاریست،

ز گفتن گفتن نام زبان و قوم و دین و مذهب و نژاد، بیزاریست و خود داریست،

زیر بیرق سیاه و سرخ و سبز رزمیدن و زیستن رسم افغانی و عیاریست.



فکر می کردم اگر اشرف غنی رهبر شود، رئیس یا زعيم این کشور شود، میهن چراغان می شود، خوشی فراوان می شود، دل‌های هر یک هموطن خرسند و شادان می شود، اموال ارزان می شود، در مملکت نان و برنج و ماست و شیر و تیل فراوان می شود، دست و دل هر خاین و هر جانی و هر آدم بیکاره و آواره و هر مفسد و پُچل ناکاره و پتیاره و بی دین و بی وجدان لرزان می شود، از درد نالان می شود و خانه ویران می شود.

دشت و دمن، شهر تو و روستای من، این دره ها و این چمن، این باغها و راغها این شاخها، هرگوشه از این دیار و این وطن یکدم گلستان می شود، آدمکشان و طالبان انتحاری جمله مردار و ز میهن تیت و پاشان می شود.

فکر می کردم که عبدالله که صدراعظم شود، چوکی و پوزیشن او محکم شود، آرایش موی سر و پیرایش ریش و بروتش کم شود، شاید که بهر مردم خود خادم و همدم شود، این مردم بیکار سرگردان صاحب کار شوند، آزاد و خود مختار شوند، اقوام باهم همدل و همکار شوند، دوستان همه دلشاد و دشمن خوار شود، راه ترقی صاف و هم هموار شود.

اما نه بابا، هیچ نشد، نه ملک گلستان شد، نه همچو باغ و بوستان شد، نه یک شهری چراغان شد، نه هم دشتی نیستان شد و نی آدمکش و نی طالب و نی داعش ملعون بی دانش و نی هم قاطری و خری انسان شد، همه وحشی تر و خونخوارتر و بدتر ز گرگان شد و همچون گله های سر سبیل از بهر قتل مردمان گاه در کمین، گاه در زمین، گاه در بیابان شد.

پارلمان جای دزدان و سنا جای ملنگان، همگی تیز دندان چون پلنگان، همه مانند ابلیس و همه پیرو شیطان، کم عقل و بیسواد و خیلی نادان، ولی یک فیصدی هستند اهل علم و فضل و حس انسانی و ملی بین ایشان، به هر روز در میان پارلمان بحث است روی ملت و قوم و زبان و سمت و لسان. همه در اختلاف و جنگ و دعوا، می کنند دامن یکدیگر بالا، نه در فکر وطن نی در غم تو و غم من و غم ما، همه بد قول و بد عهد و شریر و سست ایمان.

کابینه نیمه اش هم فکر چوپان نیمه دیگر چو گرگان، ولی در ظاهر و در دلربایی مثل خوبان، عبدالله جان ما هم شاه خوبان.

بهر سو گرچه جوی خون روانست، یتیم و بیوه در شور و فغانست، همگی رو بسوی آسمانست که:

خدا یا لطفی کن بر بندگانت، بر این بیچارگان ناتوانت، زنان و کودکان و نو جوانانت، که قومی جاهل و یاغی و بی وجدان و بی رحم و همه وحشی بری از دین و از اسلامیت، انسانیت و دور از اخلاق انسانی، بنام تو و با ذکر کلام تو، می دزدند و می بندند و به هر روز و به هر ساعت جوانان را به خاک و خون شان رنگین می سازند.

نه غنی و نه عبدالله و نه اتمر و بسم الله و امرالله و نی گلو و شادوانه، توان این ندارند تا و طن را زین مصیبت وارهانند و به مردم عدل بنمایند.

